

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بعد از اینکه نکاتی را پیرامون آیه شریفه مورد بحث عرض کردیم، بحث به ذیل آیه رسید «[ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُؤْذَنُ](#)» که در برخی از تفاسیر و در برخی از کتبی که مربوط به آیات الاحکام هست تصریح کرده‌اند که این ذیل آیه عنوان علت را دارد.

در کتاب آیات الاحکام معروف اهل سنت بنام «آیات الاحکام صابونی» آمده که: «فيه ذكر للعلّة - در بین پرانتز کلمه حکمت را هم آورده است، که معلوم می‌شود یا علت و حکمت را یکی می‌داند، یا تردید داشته - التي فرض من اجلها الحجاب و الاحکام الشرعيه كلها مشروعة لحكمة» این - [ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ](#) - را بگوئیم عنوان علت را دارد،

علت است برای حکم ما قبل یعنی معلل عبارت از وجوب ادنا جلباب است، و این ذلک به همین بر می‌گردد که این وجوب ادنا جلباب علتش این است که «[أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُؤْذَنُ](#)»

کلمه ادنی آنطوری که در مجمع البحرین (ج 2 ص 61) ذکر شده است: و «الادنی» یصرف علی وجوه:

(1) فتارة يعبر به عن الاقل فيقابل بالاكثير والاكبر - گاهی اوقات می‌گویند ادنی بمعنای اقل است، در مقابلش اکثر و اکبر است.

(2) وتارة عن الانزل والاحقر - بمعنای پست و حقیر - فيقابل بالاعلى والافضل - مقابلش اعلى و افضل است.

(3) وتارة عن الاقرب فيقابل بالاقصى - ادنی بمعنای نزدیک در مقابل دور است .

(4) وتارة عن الاول فيقابل بالآخر « معنای چهارم این است که ادنی بمعنای اول است در مقابل پایان و آخر.

روشن است که در این آیه شریفه همین معنای سوم مراد است؛ [ذَلِكَ أَدْنَى](#)، این ادنی بمعنای اقرب است، ولو اینکه «یدنین» را گفتیم بلحاظ کلمه «علی» باید بمعنای یرخین معنا کرد؛ اما این ادنی به همان معنای دنو و اقرب آمده است. شارع می‌فرماید این ستر جلباب و این ادناء الجلباب اقرب است.

[أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ](#) این یعرفن را قبلاً هم عرض کردیم کسانی که شأن نزول آیه را همین مسئله حرائر و اماء قرار داده‌اند که زن‌ها وقتی می‌رفتند برای مسجد یا می‌رفتند برای بازار مورد تعرض فساق قرار می‌گرفتند، به فساق که اشکال می‌کردند که چرا این کار

را می‌کنید اینها در جواب می‌گفتند ما فکر می‌کردیم اینها کنیز هستند؛ نمی‌دانستیم که اینها حره هستند .

ما قبلاً گفتیم این شأن نزول اشکالات فراوانی را دارد اصلاً مهمترین اشکالش این است که بگوییم آیه شریفه و خداوند تبارک و تعالی اجازه می‌دهد که کنیز به هر وضعی بیرون برود و مورد تعرض فساق هم قرار بگیرد اما به حره و حرائر اجازه نمی‌دهد این کار را انجام بدهند؛ این اصلاً با روح شریعت و با مذاق شریعت که شارع هم به دنبال اصلاح اشخاص است و هم مجتمع، دنبال تطهیر اشخاص و مجتمع است در آن آیه شریفه قبلی «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» دنبال طهارت اشخاص و طهارت جامعه است، این معنا ندارد که بگوییم شارع فرموده کنیزها به هر وضعی بخواهند بیرون بروند فساق آنها را مورد تعرض قرار بدهند اما حرائر این کار را انجام ندهند این اصلاً قابل قبول نیست ؛

ولی آنهایی که این شأن نزول را پذیرفتند متعلق یعرفن را خصوص حرائر قرار داده‌اند. ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ یعنی جوان‌ها بدانند اینها حرائر هستند فَلَا يُؤْتَيْنَ بعد اینها را اذیت نکنند، پس يك احتمال این است که متعلق عبارت از حرائر باشد. آن وقت غیر از اشکالاتی که ما در جلسات قبل گفتیم؛ اشکال دیگر این است که اولاً در همان زمان آنطوری که از تاریخ استفاده می‌شود وضع لباس حره و امه طوری بوده که قابل تشخیص بودند، اینطور هم نبوده که در يك جمعی اینقدر افراد کثیر باشد که قابل تشخیص نباشند، هر خانه‌ای معلوم بوده که کنیز و غلام این خانه کیست؟

آن وقت نکته دوم اینکه آیا يك چنین دستور به این مهمی را که خداوند به پیامبر می‌فرماید به ازواجت بگو، به بنات بگو، به نساء المؤمنین بگو که بنحو مطلق و عام بیان می‌کند،

و اصلاً جمع مضاف افاده عموم می‌کند، به همه اینها بگو، برای اینکه بخواهند بروند بیرون جوانها اذیتشان نکنند از جلباب استفاده کنند، مگر علائم دیگری نبود؟ مگر راه‌های دیگری نبود يك چنین دستور مهمی را ما بگوییم فقط در دایره این است که وقتی از خانه می‌روند بیرون، ازواج نبی که قبلاً امر به «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» متوجه آنها بوده اگر ضرورتی بود می‌رفتند آن هم با يك عده‌ای می‌رفتند نه تنها، بنات النبی هم همینطور، علی ای حال این معنا مبعادات بسیار فراوانی دارد.

مختار حضرت استاد

اما نظری را که ما اختیار کردیم و ابو حیان (صاحب تفسیر بحر المحيط) نیز به آن قائل شده است و صاحب آیات الاحکام صابونی هم آن را اختیار کرده و گفته : «و ما اختاره ابو حیان هو الذی نختاره» همین را ما اختیار می‌کنیم این است که «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» یعنی اگر زن از جلباب استفاده بکند این شناخته می‌شود به «انهن اهل العفاف و العفة اهل الحجاب و العفاف» اگر انسان بخواهد زن را بفهمد که اهل عفاف است راهش همین است، در زمان ما همینطور است تا قیامت هم همینطور است؛ ملاک برای این که انسان بفهمد يك زنی مقید است، اهل عفاف است، اهل حجاب است و آدم متدین است این است که از جلباب استفاده بکند، زنی که خودش را رها می‌کند می‌آید بیرون یا با يك وضع ناقصی می‌آید بیرون او را دیگر بعنوان اهل عفاف نمی‌شناسند، بیان می‌کند «ای یعرفن لتسترهن بالعفة فلا يتعرض لهن لان المرأة اذا كانت فى غاية التستر لم يقدم عليها - اگر زن در نهایت تستر باشد اصلاً کسی کاری به او ندارد و اقدامی بر او نمی‌شود - بخلاف المتبرجة فانها مطموع فیها - در مورد متبرج دیگران طمع دارند، و يك امر عادی است که متبرجه مورد طمع دیگران قرار می‌گیرد، حالا ببینید! چون گفتیم نساء المؤمنین از باب جمع مضاف عمومیت دارد، همه زن‌ها را شامل می‌شود، اختصاص به اماء و حرائر ندارد این قرینه می‌شود که ما این «یعرفن» را بمعنای یعرفن من اهل العفاف قرار بدهیم. و مرحوم آقای مطهری (رض) هم در کتاب (مسئله حجاب) همین معنا را اختیار کرده و پذیرفته‌اند.

حالا نکته بسیار مهم این است که آیا این «ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُؤَدِّنُ» عنوان علت را دارد؟ که علت بر حسب اصطلاح اصولی آنی است که حکم دائر مدار اوست، اگر باشد حکم هست اگر نباشد حکم نیست. و اگر علت است آیا این يك علت موقتی بوده! یعنی بگوییم بلی وجوب جلباب برای این بوده که اینها مورد اذیت واقع می شدند، هر زمانی هم که این ایذاء و اذیت از بین رفت این وجوب جلباب هم می رود کنار! و در بعضی از نوشته ها به این معنا تصریح شده است، این علت موقت است و اگر يك علتی موقت شد حکم معلق هم موقت می شود، وقتی علت زمانش سپری شد حکم موقت هم از بین می رود. که حالا باز توضیح می دهیم اینها را آیا این علت است؟ اگر علت است دو احتمال درش است، علت دائمی است یا علت موقت است؟ یا اینکه نه، اساساً این حکمت است، حکمت یعنی این که از نبودش نبود لازم نمی آید، اگر يك زمانی هم این نبود مثل آنچه که در باب عده بیان می کنند، که مسئله عدم اختلاط میا يك حکمت برای لزوم اعتداد و عده است حکمت است. حالا اگر يك مردی ده سال است زنش را ندیده اما طلاق داد باز عده واجب است؟ از باب اینکه عدم اختلاط میاه علت حکم نیست عنوان حکمت را دارد.

فرق بین علت و حکمت

حالا در خود اصول مع الاسف این بحث میان علت و حکمت خیلی تنقیح نشده است، اساساً ما به چه وجهی بگوییم که دو چیز داریم یکی علت است و یکی حکمت!

از کلمات اهل سنت غالباً می شود استفاده کرد که آنها اصلاً فرق بین علت و حکمت قایل نیستند و آنچه که ما و آن آثاری که ما در فرق میان علت و حکمت ملتزم هستیم آنها برایش ملتزم نیستند. و بحث این است که ما چطور شده که در فقه يك چیزی را می آیم بعنوان علت قرار می دهیم و يك چیزی را بعنوان حکمت قرار می دهیم و این مطلب را یکی از بزرگان مشهد که همین اواخر هم از دنیا رفت (خدا رحمت کند) از قول یکی از شاگردهای مرحوم نائینی نقل می کرد، که مرحوم نائینی فرموده بوده که مدتهاست حالا گاهی اوقات تعبیر به سی سال هم در بعضی از نقل ها شده است، که سی سال است که من دارم فکر می کنم که فارق اساسی میان علت و حکمت چیست؟ از کجا بفهمیم در این آیه این علت است در آن آیه آن حکمت است؟ این يك بحث واقعاً بسیار مشکلی است اما ما در بعضی از بحث های فقهی و اصولی مان گاهی اوقات به این بحث اشاراتی داشتیم .

نکته ی که در اینجا می خواهم عرض کنم این است که ما در لسان آیات و روایات يك سری عناوین داریم، این عناوین اصلاً از دائره علت یا از دائره حکمت خارج است، این بعنوان يك فایده و بعنوان يك غایت است. مثلاً در وجوب صلاة خداوند می فرماید: - ان الصلوات تنهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ - وَلَذِكْرِ اللَّهِ الْكُبْرُ- (عنکبوت آیه 45) اینها عنوان فائده و غایت است، گاهی اوقات بعضی ها سؤال می کنند چطور می شود يك کسی نماز می خواند اما اهل فساد هم هست ؛ نماز اگر با شرایطش، با مقدماتش با همه خصوصیاتش درست واقع بشود قهراً این فایده بر او مترتب است که جلوی فحشاء و منکر را بگیرد، ما اگر نمازهای مان متأسفان جلوی فحشاء و منکر را نگرفته برای اینکه درست نماز نمی خوانیم، درست شرایط و خصوصیات را رعایت نمی کنیم البته نمی خواهم بگویم يك کسی وسوسه داشته باشد الفاظ نماز را ده بار بگوید آخرش هم نمازش را قطع کند نه، واقعاً نمازی که من اولش الی آخرش با حضور قلب باشد که گاهی اوقات در يك آیه از سوره حمد از اول آیه تا آخر حضور قلب آدم داشته باشد قدرت ندارد، حالا تا چه برسد به همه نماز، علی ای حال اینها عنوان فایده را دارد، بحث علت و بحث حکمت می آید در دائره ملاکات احکام، بین ملاک و بین فائده خیلی فرق وجود دارد، احکام البته ممکن است يك چیزی که در دائره ملاک هست گاهی اوقات بعنوان فائده هم ذکر بشود اما ملاک یعنی آنی که این الزام را آورده چیست!

در باب نماز آنی که ملاک وجوب نماز است چیست؟ آنی که ملاک وجوب روزه است چیست؟ در غالب تعبدیات ملاک را ما

نمی‌توانیم بفهمیم، می‌دانیم ملاک دارد يك ملاک لزومی دارد اما این ملاک لزومی چیست؛ غالبش را ما نمی‌توانیم بفهمیم آنچه که گاهی اوقات بعنوان شبه ملاک ذکر می‌شود این را ازش تعبیر می‌کنیم به حکمت، البته می‌گوییم این بحث خیلی پیچیده‌ای است در کلمات برخی از بزرگان از این فایده و غایت هم تعبیر به حکمت هم می‌شود.

ولی بالاخره آنچه که برای فقیه مسلم است این است اگر يك چیزی بخواهد حکم دائر مدار او باشد وجوداً و عدماً، حالا آدم اسمش را هرچه بخواهد بگذارد اسمش را علت بگذارد یا غیر علت بگذارد اگر يك حکمی بخواهد دائر مدار يك عنوانی باشد و وجوداً و عدماً آن عنوان باید مربوط به ملاک باشد، نه تنها ملاک بلکه تمام الملاک هم باید باشد، ببینید! حالا مثلاً در باب خمر، - لا تشرب الخمر لانه مسکر - اگر بخواهیم فرض کنیم این عنوان علت را دارد، گفتیم اسم خیلی برای ما مهم نیست مقصود از علت یعنی آنی که حکم وجوداً و عدماً دائر مدار او هست، اگر باشد حکم هست اگر نباشد حکم نیست، آیا می‌توانیم بگوییم لانه مسکر این است؟ چه قرینه‌ای ما می‌توانیم پیدا کنیم بر اینکه - لانه مسکر - ملاک است، و تمام الملاک است! حالا اگر يك کسی می‌داند این خمر را بخورد برای او اسکار نمی‌آورد، بدن او يك خصوصیتی دارد به این زودی او را مست نمی‌کند، آن وقت بگوییم برای او جایز است؟ نمی‌شود گفت.

منشا ظهور در علت یا حکمت چیست؟

از اینجا من می‌خواهم این نکته را عرض بکنم گاهی اوقات در ذهن بعضی از بزرگان ممکن است خطور بکند ادا شککنما در این که يك تعبیری عنوان علت را دارد یا عنوان حکمت بگوییم ظهور در علت دارد، بگوییم ظهور اولی‌اش در علت است، این در کلمات برخی از فقهاء هم آمده است در مواردی که نمی‌دانیم این علت است یا حکمت بگوییم ظهور در علت دارد. اشکال ما این است که این منشأ ظهور چیست؟

لام تعلیل، در همین - لا تشرب الخمر لانه مسکر - (ل) که نمی‌تواند برای ما ظهور بیاورد؛ این قدر مواردی داریم که لام تعلیل آمده ما می‌دانیم فایده يك واجبی است، شما سؤال نفرمودید که آقا فرق بین فائده و ملاک چیست؟ ملاک عنوانی است که قبل از تحققش در عالم خارج مورد نظر شارع است، فائده يك امری است که مترتب وجود این شیء در عالم خارج می‌شود اما ملاک آنی است که شارع اول می‌آید او را در نظر می‌گیرد، می‌خواهد فائده برایش مترتب بشود یا نشود این ملاک است، نماز حالا اگر تمام مسلمانها هم بگویند آقا نمازی که ما می‌خوانیم ناهی از فحشاء و منکر نیست، اما ملاک وجوبی‌اش محفوظ است ملاک لزومی‌اش محفوظ است فائده ممکن است مترتب بشود ممکن است نشود، هر نمازی از هر کسی صادر بشود ملاک وجوبی‌اش را دارد، هر روزه‌ای از هر کسی صادر بشود ملاک وجوبی‌اش را دارد حالا می‌خواهد این روزه موجب تقوای او لعلکم تتقون باشد یا نباشد.

سؤال ما از بعضی از بزرگان این است اگر کسی قایل شد در دوران امر بین حکمت و علت ما باید بگوییم ظهور در علت دارد، بگوییم این ظهور را از کجا آوردید شما؟ این ظهور از کجا آمده است؟ يك امر عقلایی است درست، ما وقتی به عقلاً مراجعه می‌کنیم اصلاً عقلاً چه بسا خیلی بین علت و فائده نمی‌آیند تفکیک بکنند و در بین عقلاً چنین چیزی نیست که مثل يك اصالة الظهوری که در کشف مرادات جدیه متکلم عقلاً دارند بگویند ظهور کلام در علت است این اولاً، که ما کبری را اصلاً قبول نداریم.

ثانیاً این ادعا را ما داریم آقایان این را دنبال بکنند و ببینند که این مسموع و قابل قبول است یا نه!

به نظر ما اکثر عناوینی که به ظاهر تعلیلی در قرآن آمده است یا در روایات آمده این علل الشرایع را بردارید ببینید اکثر اینها از قبیل حکمت و فائده است یعنی اگر صد جمله ما در قرآن و در روایات پیدا بکنیم که درش يك لسان تعلیلی دارد اما قرائن زیادی

داریم که مقصود علیت نیست، علیت به حسب اصطلاح اصولی ببینید باز تعلیلی لغوی است همه اینها علت است. گاهی اوقات شما علل الشرائع را که باز کنید سائل از امام سؤال می‌کند ما هو علت کذا؟ اما آن علتی که آنجا آمده است علت لغوی مراد است این علتی که الان ما دنبالش هستیم و گفتیم یعنی ملاک علت اصطلاحی است. غالب تعابیر ازش استفاده می‌شود حکمت یا فائده .

ادعای ما این است يك جمله‌ی (البته می‌گویم متأسفانه این در فقه و اصول خیلی کم مورد بحث واقع شده است) اما خود ما هم در چند سال گذشته تقریباً روی همین مشی می‌کردیم که در دوران بین علت و حکمت ظهور در علیت دارد. این را ما هم از نظر کبروی با آن مخالف هستیم می‌گوییم ظهور منشأی ندارد، اینجا شما در سایر موارد ظهورات يك اصل عقلانی دارید يك چیزی دارید اینجا منشأی ندارید، این اولاً. ثانیاً وقتی ما مراجعه می‌کنیم به دأب شارع این نتیجه را بدست می‌آوریم شارع در مقام بیان علت اصطلاحی اصولی نیست، غالب موارد دارد حکمت را بیان می‌کند، یا دارد فائده را بیان می‌کند. آیاتی را که من الان اشاره می‌کنم - كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - (بقره آیه 183) معروف است صیام برای تقوی است، بگوییم حالا اگر کسی بگوید آقا من روزه گرفتم موجب تقوا نمی‌شود، بگوییم وجوبش برداشته می‌شود؟ نه، ولی لعلکم تتقون فائده‌اش است اگر کسی روزه را با شرایطش بگیرد این نتیجه را دارد - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - (سوره بقره آیه 179) ببینید قصاص ملاکش چیست؟

اصلاً ممکن است ملاک اصلی قصاص که حالا در بعضی از عبارات فقهاء تشفی است، کسی زده بچه‌اش را کشته‌اند قتل عمد هم انجام داده است این هیچ راهی برای تشفی ندارد جز اینکه خودش قصاص بکند، تشفی يك امری است مربوط به حقوق الناس، اینها می‌رود داخل در ملاکات اما آنجا در این آیه فرمود لعلکم تتقون پس معلوم می‌شود ملاک نیست، این فائده‌اش است - وَأَتُوا النَّيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - (سوره بقره آیه 189) در خانه‌ها که می‌خواهید بروید از پنجره و از دیوار وارد نشوید؛ می‌فرماید لعلکم تفلحون، فائده‌اش این است که به رستگاری می‌رسید، اینها علت نیست - لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - (آل عمران 130) در بعضی از روایات ربا داریم که ربا ظلم است، اصلاً شاید استفاده کنیم ملاکش این است، انسان اگر يك سر سوزن، يك ریالی از کسی ربا بگیرد ربا ظلم است بین این که يك ریال و یا يك میلیون بگیرد از جهت اصل ظلم بودن فرقی نمی‌کند ملاکش ظلم است، اما در اینجا فرموده لعلکم تفلحون. - وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ - (انعام 152) و همینطور همین آیه شریفه که مربوط به مجموعه خود روحانیت است - وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ - (توبه 122) این لعلهم یحذرون حالا آیا اگر يك کسی می‌داند برود در روستای خودش و بیان احکام هم بکند هیچ کس گوش نمی‌دهد او اینجا باز وظیفه ارشاد جاهل را ندارد؟ چرا ! می‌خواهند گوش بکنند یا گوش نکنند، ولی لعلهم یحذرون اینها فائده است،

حالا گاهی تعبیر به فائده بشود و گاهی تعبیر به حکمت بشود. پس ما می‌خواهیم ادعا کنیم که غالب مواردی که در قرآن و سنت آمده است در مقام بیان ذکر علت اصطلاحی اصولی که علت اصولی همان ملاک است همانی است که اگر باشد حکم هست اگر نباشد حکم نیست. اگر اینطور شد پس اصلاً ما می‌گوییم آقا عادت شارع بر این است که علت اصولی را نمی‌خواهد ذکر بکند، می‌خواهد فوائدش را ذکر بکند و لذا گاهی اوقات می‌بینیم در يك مورد مثلاً فرض کنید راجع به صلاة می‌فرماید : - الصلاة قربان کل تقی - الصلاة معراج المؤمن - در هر جای يك فائده‌اش را ذکر کرده است ملاک درش تعدد پیدا نمی‌کند اگر گفتیم يك چیزی تمام الملاك است این متعدد نمی‌شود اما فوائد متعدد می‌شود، يك چیزی ممکن است ده فائده داشته باشد حالا این توضیحاتی که عرض کردیم عمده بحث ما این است این - ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَ فَلَا يُؤْتَيْنِ - از برخی کلمات استفاده می‌شود که این علت است، این ملاک است و اگر در يك جا زنها بدانند بدون حجاب بروند کسی آنها را اذیت نمی‌کند دیگر جلباب پوشیدن برای شان واجب نیست این ادعا در مورد این آیه شده است!

به نظر ما این ادعا بسیار ادعای سخیفی است و باطلی است و با این مقدماتی که عرض کردم آقایان قاعدتاً روشن می‌شود برایشان منتها چند نکته دیگر در خود اینجا وجود دارد که روز شنبه توضیح بیشتری می‌دهم انشاء الله.

وصلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین.